

Submit Date: 20 February 2026

Revise Date: 22 June 2026

Accept Date: 28 June 2026

Initial Publish: 11 July 2026

Final Publish: 20 February 2028

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

A Jurisprudential and Legal Analysis of Guardianship over the Person of Women: A Human Dignity and Individual Autonomy-Based Approach in Light of Human Rights

Bahar Daryan^{*1}, Seyede Fatemeh Hashemi², Mostafa Harati²

1. PhD Student in Law, Department of Law, University of Religions and Denominations (Qom, Iran

2. Assistant Professor, Faculty Member, Department of Law, University of Religions and Denominations, Qom, Iran

* Corresponding Author's Email: bahardaryan405@mail.ir

ABSTRACT

The present study was conducted with the aim of examining and comparatively analyzing the institution of “guardianship over the person” (wilāyah ‘alā al-nafs) concerning women in Imami (Ja’fari) jurisprudence and Iranian law, and assessing it in relation to the fundamental principles of human rights, particularly the concepts of human dignity and individual autonomy. The research adopts a descriptive-analytical methodology. It investigates the issue of guardianship over women from the perspectives of Imami jurisprudence, Iranian positive law (with consideration of statutory provisions and judicial practice), and international human rights instruments and standards, including the Universal Declaration of Human Rights and relevant international covenants. Legal analyses reveal that considerable disagreements exist among legal scholars and commentators on the Iranian Civil Code regarding the interpretation and implementation of rules governing guardianship over women, particularly in matters concerning the designation of a legal guardian or the requirement of a guardian’s consent for the marriage of an adult and intellectually mature woman. These divergent viewpoints reflect the variety of approaches toward reconciling traditional concepts of guardianship with modern principles of individual autonomy and self-determination. From a human rights perspective, regulations governing guardianship over women have likewise been subject to debate and varying interpretations among scholars and human rights institutions. This issue has generated challenges concerning full compatibility with the concepts of inherent human dignity and the right to individual self-determination. The findings of this study indicate that certain traditional juristic rulings and prevailing legal interpretations—particularly in the realm of personal decision-making and the marriage of adult and competent women—have come under challenge when evaluated against the spirit of human dignity and individual autonomy embodied in human rights norms, and even in light of rationalist approaches and the objectives of the Sharī‘ah (maqāṣid al-sharī‘ah) within Imami jurisprudence. Accordingly, the study emphasizes the necessity of re-examining and reinterpreting juristic evidence through ijtihād-based methodologies, with greater reliance on contemporary interpretive tools and consideration of changing social circumstances. It also highlights the importance of legislative reforms grounded in human dignity and personal autonomy in order to achieve greater conformity between the Iranian legal system and international human rights standards. It should be noted that Iranian civil law generally recognizes guardianship over the person of women; however, it also provides for certain exceptions to this principle.

Keywords: Guardianship over the person; Women; Imami jurisprudence; Iranian law; Human rights; Human dignity; Individual autonomy; Legal disagreement.

How to cite: Daryan, B., Hashemi, S. F., & Harati, M. (2027). A Jurisprudential and Legal Analysis of Guardianship over the Person of Women: A Human Dignity and Individual Autonomy-Based Approach in Light of Human Rights. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 5(6), 1-17.



تاریخ ارسال: ۱ اسفند ۱۴۰۴
 تاریخ بازنگری: ۱ تیر ۱۴۰۵
 تاریخ پذیرش: ۷ تیر ۱۴۰۵
 تاریخ چاپ اولیه: ۲۰ تیر ۱۴۰۵
 تاریخ چاپ نهایی: ۱ اسفند ۱۴۰۶

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی

تحلیل فقهی-حقوقی ولایت بر نفس زن با رویکردی مبتنی بر کرامت انسانی و استقلال فردی در پرتو حقوق بشر

بهار داریان^{۱*}، سیده فاطمه هاشمی^۲، مصطفی هراتی^۳

۱. دانشجوی دکتری تخصصی، گروه حقوق، دانشگاه ادیان و مذاهب قم، ایران

۲. استادیار، گروه حقوق، عضو هیات علمی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران

* پست الکترونیک نویسنده مسئول: bahardaryan405@mail.ir

چکیده

پژوهش حاضر با هدف واکاوی و تحلیل تطبیقی نهاد «ولایت بر نفس» در خصوص زنان، در فقه امامیه و حقوق ایران، و سنجش آن با اصول بنیادین حقوق بشر، به‌ویژه مفاهیم «کرامت انسانی» و «استقلال فردی»، به روش تحلیلی-توصیفی سامان یافته است. این تحقیق، مسئله ولایت بر نفس زنان را از منظر فقه امامیه، حقوق موضوعه ایران (با ملاحظه قوانین و رویه قضایی) و اسناد و موازین حقوق بین‌الملل بشر (از جمله اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های ذی‌ربط) مورد بررسی قرار داده است. در بررسی‌های حقوقی، میان حقوق دانان و شارحان قانون مدنی، در تفسیر و اجرای احکام مربوط به ولایت بر نفس زن، به‌ویژه در موارد تعیین ولی قهری یا اذن ولی در نکاح زن رشیده، اختلاف نظرهای قابل توجهی وجود دارد. این اختلاف دیدگاه‌ها، بازتابی از تنوع رویکردها در مواجهه با مفاهیم سنتی ولایت در مقابل اصول مدرن استقلال فردی و خودمختاری است. از حیث حقوق بشر نیز، احکام ناظر به ولایت بر نفس زنان، در برخی جنبه‌ها، محل بحث و تفسیرهای گوناگون میان اندیشمندان و نهادهای حقوق بشری بوده و این موضوع، چالش‌هایی را جهت انطباق کامل با مفاهیم کرامت ذاتی انسان و حق بر تعیین سرنوشت فردی ایجاد کرده است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که برخی احکام سنتی فقهی و تفاسیر حقوقی موجود، به‌ویژه در حوزه تصمیم‌گیری‌های شخصی و نکاح زنان بالغ و رشید، با روح حاکم بر اصول کرامت انسانی و استقلال فردی در حقوق بشر، و حتی با رویکردهای عقل‌گرایانه و مقاصد الشریعه در فقه امامیه، در معرض چالش قرار گرفته است. در این راستا، ضرورت بازخوانی و تفسیر اجتهادی ادله فقهی با تأکید بر ابزارهای تفسیری نوین و توجه به مقتضیات زمان و همچنین اصلاحات تقنینی مبتنی بر کرامت و خودمختاری انسان، به منظور انطباق هرچه بیشتر نظام حقوقی ایران با موازین حقوق بشری، مورد تأکید قرار می‌گیرد. نکته لازم به ذکر این که در حقوق ایران قانون مدنی ولایت بر نفس زن را در صورت کلی پذیرفته است ولی استثنایاتی برای آن در نظر گرفته است.

کلیدواژگان: ولایت بر نفس؛ زن؛ فقه امامیه؛ حقوق ایران؛ حقوق بشر؛ کرامت انسانی؛ استقلال فردی؛ اختلاف نظر حقوقی.

نحوه استناددهی: داریان، بهار، هاشمی، سیده فاطمه، و هراتی، مصطفی. (۱۴۰۶). تحلیل فقهی-حقوقی ولایت بر نفس زن با رویکردی مبتنی بر کرامت انسانی و استقلال فردی در پرتو حقوق بشر. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقی*، ۵(۶)، ۱۷-۱.

مقدمه

نهاد ولایت بر نفس از جمله مفاهیم بنیادین در فقه امامیه و حقوق مدنی ایران است که در مواردی، به‌ویژه درباره زنان، محل بحث و اختلاف‌نظرهای جدی میان فقها، حقوق‌دانان و شارحان قانون مدنی قرار گرفته است. این نهاد، که در برخی فروض به‌صورت محدودکننده‌ای بر اراده و اختیار فرد اثر می‌گذارد، در مفاهیمی همچون کرامت انسانی، استقلال فردی، خودمختاری اراده، و حق تعیین سرنوشت، پرسش‌های مهمی را پیش روی پژوهشگران قرار می‌دهد. از یک سو، در منابع فقهی امامیه برای برخی موارد از ولایت ولی قهری یا نیاز به اذن ولی در تصرفات و تصمیمات زن سخن گفته شده است؛ از سوی دیگر، تحولات حقوقی معاصر و گسترش گفتمان حقوق بشر، ضرورت بازاندیشی در این احکام و مبانی آن‌ها را برجسته کرده است. در حقوق موضوعه ایران، با وجود اینکه قانون مدنی بر پایه فقه امامیه تدوین شده، اما در تفسیر و اجرای برخی مواد مربوط به ولایت، خصوصاً در حوزه نکاح و اهلیت تصمیم‌گیری زن بالغ و رشید، میان حقوق‌دانان اختلاف‌نظرهایی وجود دارد. بخشی از این اختلافات ناشی از تفاوت در فهم نسبت میان متون فقهی، قواعد حقوقی، و مقتضیات اجتماعی زمانه است. از منظر حقوق بشر نیز احکام مربوط به ولایت بر نفس زنان در معرض ارزیابی‌های متفاوت قرار گرفته‌اند؛ به‌گونه‌ای که برخی آن را ناسازگار با اصل برابری و استقلال شخصی دانسته و برخی دیگر، با تکیه بر ویژگی‌های نظام حقوقی اسلامی، به امکان تفسیر هماهنگ آن با موازین کرامت انسانی اشاره کرده‌اند. از این‌رو، بررسی نهاد ولایت بر نفس زنان، نه صرفاً در سطح یک بحث فقهی یا قانونی، بلکه در بستر تقابل و تعامل فقه امامیه، حقوق ایران، و حقوق بشر اهمیت می‌یابد. مسئله اصلی این پژوهش آن است که آیا احکام و تفسیرهای موجود در این زمینه، قطعی و تغییرناپذیرند یا امکان بازخوانی و بازتفسیر آن‌ها بر اساس تحولات فهم حقوقی و اجتماعی وجود دارد؟ شایان ذکر است که

انسان بالفطره و به فرمان خلقت و طبیعت، واجد یک سلسله حقوق و آزادی‌هاست. این حقوق و آزادی‌ها را هیچ فرد یا گروه به هیچ عنوان و با هیچ نام نمی‌تواند از فرد یا قومی سلب کند؛ حتی خود صاحب حق نیز نمی‌تواند به میل و اراده خود، آن‌ها را به غیر منتقل نماید و خود را از این‌ها عریان و منسوخ سازد و همه مردم اعم از حاکم و محکوم، سفید و سیاه، ثروتمند و مستمند، در این حقوق و آزادی‌ها با یکدیگر «متساوی» و برابرند (Motahhari, 2008). ضمن اینکه نهاد ولایت در فقه امامیه به‌عنوان یکی از ارکان مهم ساختار حقوق خانواده مطرح شده و بر اساس قواعد و احکام شرعی، اختیارات خاصی را برای ولی، پدر یا شوهر نسبت به تصمیمات شخصی و اجتماعی زنان تعیین می‌کند (Najafi, 1983). انتظار می‌رود نتایج این تحقیق بتواند به روشن‌تر شدن مبانی اختلاف‌نظرها، تبیین ظرفیت‌های فقه امامیه در مواجهه با مسائل نوپدید، و ارائه خوانشی منسجم‌تر از جایگاه زن در نظام حقوقی ایران کمک کند. در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران نیز این نهاد با اقتباس از فقه امامیه در قوانین مدنی و خاص جای گرفته و در حوزه‌هایی مانند نکاح، خروج از کشور، اشتغال و امور مالی، محدودیت‌هایی برای زنان مقرر ساخته است (Safaei & Amirahmadi, 2017). اما در نگاهی به‌روزتر، مثلاً در جامعه بین‌المللی، در حقوق بشر، نهاد ولایت محل تضاد با اصول بنیادین حقوق زنان و کرامت انسانی و اصل تبعیض می‌باشد. اصول کرامت انسانی و استقلال فردی که در اسناد بین‌المللی مانند اعلامیه جهانی حقوق بشر اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸) که طبق ماده یک آن: «همه افراد بشر آزاد به دنیا می‌آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابرند» و طبق ماده ۳: «هر کس حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد». این مواد نیز بر اصل کرامت و آزادی فردی تأکید دارند (Asefi, 2005) و کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان (CEDAW 1979) تأکید شده است، همین‌طور این ماده در کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان (CEDAW)، ۱۹۷۹:

در مقدمه و ماده ۱ کنوانسیون، تبعیض بر اساس جنسیت را مردود دانسته و خواهان برابری حقوق زنان و مردان در تمام زمینه‌ها از جمله استقلال در تصمیم‌گیری و آزادی‌های فردی است. ماده پانزده آن به‌طور خاص بر برابری زن و مرد در برابر قانون و حق داشتن ظرفیت قانونی برابر، مانند استقلال در تصمیمات شخصی، تأکید دارد (Asefi, 2005). البته این مواد به‌طور کلی با مقررات محدودکننده ولایت بر نفس تعارض دارند که این تعارض به‌ویژه در مواردی مانند حق تصمیم‌گیری آزادانه در ازدواج، مسافرت، اشتغال و مالکیت مشهود است. اصلاحات حقوقی گسترده‌ای که از قرن بیست میلادی آغاز شده، به زنان این امکان را داده بدون هرگونه قیمومت، در تمامی عرصه‌های زندگی شخصی، اقتصادی و اجتماعی تصمیم‌گیری کنند. با توجه به روند جهانی شدن و افزایش توجه به حقوق بشر، ضرورت بازنگری در نهاد ولایت بر نفس در نظام حقوقی ایران و تطبیق آن با معیارهای بین‌المللی بیش از پیش محسوس است. تحلیل تطبیقی این نهاد در فقه امامیه، حقوق ایران، به شناسایی تفاوت‌ها و فرصت‌های اصلاحی کمک کرده و می‌تواند مبنای نظری و عملی اصلاحات حقوقی قرار گیرد. هدف این پژوهش، با رویکرد توصیفی-تحلیلی، بررسی ابعاد فقهی، حقوقی و فلسفی ولایت بر نفس زنان و تأثیر آن بر کرامت انسانی و استقلال فردی است تا ضمن شناخت چالش‌ها، راهکارهای تطبیقی و کاربردی برای ارتقای حقوق زنان ارائه شود. این تلاش جهت فراهم کردن زمینه گفت‌وگوی حقوق تطبیقی و فقه نوین است که بتواند پاسخگوی نیازهای معاصر جوامع اسلامی باشد. نتیجه این تحقیق می‌تواند به توسعه مبانی نظری و عملی حقوق زنان در ایران کمک کرده و زمینه‌ساز اصلاحات قانونی و فقهی مبتنی بر کرامت انسانی، عدالت جنسیتی و استقلال فردی شود. نکته آنکه با توجه به تحولات جهانی در زمینه حقوق بشر و برابری جنسیتی، موضوع حقوق زنان حتی در

سطح بین‌المللی به یکی از موضوعات اصلی در عرصه حقوق بشر تبدیل شده است.

ولایت بر نفس در ادبیات فقهی و حقوقی به معنای سلطه و اختیار دیگری بر امور شخصی و حیاتی فرد، به‌ویژه در موضوع ازدواج است. زن‌ها در طول تاریخ با شکوفایی استعدادها و خلاقیت‌هایی که داشته‌اند، در بخش‌های علمی، معرفتی، سیاسی، نظامی و اجتماعی به مقام‌هایی دست یافته و به‌عنوان دانشور، صاحب‌نام و ادیب، مشهور و معروف شده‌اند. که البته این امر دلیلی بر نقض امر ولایت بر نفس نخواهد بود. با عنایت به آیه‌های قرآنی، باید گفت خداوند انسان‌ها را به همان کرامتی که صفت فرشته‌هاست، ستوده و آنان را به این خصلت دعوت کرده و بیانگر این امر است که انسان‌های صالح می‌توانند با کمالات علمی و عملی، خود را فرشته‌صفت کنند. فرشتگان نه مذکرند و نه مؤنث و کسی که به آنان تأسی و اقتدا می‌کند، نه زن است و نه مرد، بلکه انسان است که ارزش او به تزکیه درون و تهذیب باطن وابسته است، نه نوع انسانی (Javadi Amoli, 1993). نهاد «ولایت بر نفس» که در نظام حقوقی ایران و بسیاری از نظام‌های حقوقی مبتنی بر فقه امامیه، اقتدار فرد بر اداره امور شخصی و مالی خود را به رسمیت می‌شناسد، در طول تاریخ همواره موضوع بحث و تفسیرهای گوناگون بوده است. این نهاد، که به‌طور سنتی با مفاهیمی چون اهلیت، رشد و صلاحیت فرد گره خورده است، در ارتباط با زنان همواره با چالش‌ها و برداشت‌های متفاوتی روبه‌رو بوده است. در حالی که مبانی فقهی و حقوقی بر «کرامت ذاتی انسان» و «استقلال فردی» تأکید دارند، برخی رویکردها و تفاسیر در عمل، محدودیت‌هایی را برای اعمال ولایت زنان بر نفس خود قائل شده‌اند. این محدودیت‌ها اغلب با استناد به مصلحت‌اندیشی‌ها، تفاسیر خاص از ادله شرعی، یا ملاحظات اجتماعی صورت گرفته است، که می‌تواند با معیارهای جهانی کرامت انسانی و استقلال فردی در تعارض باشد. این پژوهش در پی پاسخ به این پرسش

و شرط بلوغ و رشد را برای زن در تصرفات مالی کافی دانسته است، مگر در ازدواج که همچنان اذن ولی را لازم می‌دانست. صاحب جواهر در «جواهر الکلام»، به تفصیل اقوال فقها را بررسی کرده و غالباً بر لزوم ولایت ولی در ازدواج تأکید دارد، اما در مورد تصرفات مالی، به استقلال زن بالغ و رشید بیشتر تمایل نشان می‌دهد (Najafi, 1983). همچنین امام خمینی (ره) مباحث ولایت را با دقت بیشتری بررسی کرده و شرط بلوغ و رشد را برای زن در امور مالی کافی می‌داند. در مورد ازدواج، همچنان بر اذن ولی، پدر یا جد پدری، تأکید دارد، مگر در موارد خاص یا در صورت تعارض مفسده (Khomeini). در مورد دیدگاه‌های جدیدتر می‌توان گفت برخی فقها و حقوق‌دانان معاصر، با استناد به عمومات ادله عقود و معاملات و مفهوم «رشد» و «بلوغ»، به استقلال کامل زن در امور مالی و حتی ازدواج، بدون اذن ولی، قائل شده‌اند. این دیدگاه‌ها بیشتر در حقوق خانواده ایران در دهه‌های اخیر نمود پیدا کرده است. در نهایت، قانون مدنی ایران با الهام از فقه امامیه، در ماده ۱۰۴۱، اصلاحی ۱۳۷۰، حداقل سن ازدواج را برای دختر و پسر ۱۸ سال تمام شمسی قرار داده و اجازه ولی را برای ازدواج دختر قبل از بلوغ، که در عمل کمتر موضوعیت دارد، شرط دانسته است.

همچنین طبق قانون مدنی، ازدواج زن بالغ و رشیده مطلقاً موقوف به رضایت ولی او نیست، مگر در صورتی که مفسده‌ای مترتب باشد (Katouzian, 2012).

ب) دیدگاه فقه اهل سنت، حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی: دیدگاه کلی: در اکثر مذاهب اهل سنت، اصل بر این است که زن، حتی بالغ و رشید، در امر ازدواج نیازمند اجازه ولی، اغلب پدر یا جد پدری، است. این دیدگاه به شدت بر جنبه‌های اجتماعی و خانوادگی تأکید دارد. حدیث معروف «لا نکاح الا بولی» (نکاح صحیح نیست مگر با ولی) که مورد قبول فقهای اهل سنت است و حتی فقهای امامیه نیز به این حدیث و روایات مشابه اشاره

است که نهاد ولایت بر نفس زنان در فقه امامیه و نظام حقوقی ایران، با در نظر گرفتن مفاهیم بنیادین کرامت انسانی و استقلال فردی، چگونه تحلیل می‌شود؟ جایگاه این مفاهیم بنیادین در نسبت با رویکردهای فقهی و حقوقی موجود چیست؟

با توجه به شکاف پژوهشی در این زمینه، نیاز به تحلیل جامع و تطبیقی است که بتواند با اتکا به منابع اصیل فقهی و حقوقی و در عین حال با استانداردهای حقوق بشری، به‌ویژه کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان (CEDAW)، به درک عمیق‌تری از وضعیت کنونی و الزامات آتی در حوزه حقوق و کرامت زنان دست یافت. البته عدم شفافیت کافی در این زمینه، می‌تواند به تضعیف حقوق زنان و یا ایجاد نابرابری‌های ناروا منجر شود (Asefi, 2005).

تاریخچه

موضوع «ولایت بر نفس زن» به این معناست که چه کسی، زن، ولی، یا حاکم، بر امور شخصی زن، مانند ازدواج، طلاق، حضانت، سفر، امور مالی، و... اختیار دارد که این بحث در طول تاریخ فقه و حقوق، محل مناقشات فراوانی بوده است. لذا ذیلاً به تاریخچه ولایت بر نفس زن از دیدگاه‌های مختلف پرداخته شده است:

الف) دیدگاه فقه امامیه (شیعه): دوران اولیه (قرون اولیه هجری): در این دوره، دیدگاه غالب بر این بود که زن در امور مالی و ازدواج، نیاز به ولی، پدر، جد پدری، یا حاکم شرع، دارد. این دیدگاه بیشتر مبتنی بر تفسیرهای اولیه از آیات قرآن و روایات بوده است. روایات متعددی در کتب اربعه وجود دارد که بر لزوم اذن ولی در نکاح دوشیزگان تأکید دارند (Al-Hurr al-Amili). روایات باب «وجوب استیذان ولی در نکاح بکر». البته برخی فقها در این دوره نیز به استقلال زن در تصرفات مالی خود قائل بودند، اما این دیدگاه کمتر رایج بود.

دوران میانی و متأخر، از علامه حلی تا دوران معاصر: علامه حلی در کتاب «قواعد الاحکام»، بحث ولایت را به تفصیل مطرح کرده

مورد پذیرش تمام فقها نبوده است. نتیجتاً با بررسی تاریخچه ولایت نفس، به نظر می‌رسد در طول تاریخ، عرف اجتماعی و سنت‌های قبیله‌ای و منطقه‌ای نیز نقش مهمی در شکل‌گیری دیدگاه‌های فقهی و حقوقی داشته‌اند.

تفاوت در تفسیر آیات قرآن مانند آیه ۲۳۰ سوره بقره و روایات، یکی از دلایل اصلی اختلاف نظر فقها بوده است یا حتی مفهوم «رشد» که تعریف و ملاک‌های «رشد» مالی و عقلی در طول زمان و بین فقها متفاوت بوده است. اما در عرف و قوانین امروزی، قوانین خانواده در کشورهای مختلف اسلامی، ترکیبی از دیدگاه‌های فقهی مذاهب مختلف و همچنین تأثیرات حقوق غربی و تحولات اجتماعی است. برخی فقها طرفدار سلب مطلق هستند؛ زن را به‌طور کلی از ورود به هرگونه کارهای اجتماعی منع می‌کنند. برخی نیز قائل به ایجاب مطلق هستند؛ میان زن و مرد در انجام کارهای اجتماعی هیچ تفاوتی قائل نیستند و زن را در انجام هر کاری آزاد می‌دانند. اما بیشتر فقهای معاصر در مراتب ولایت، تفصیل قائل شده‌اند (Asefi, 2005). شایان ذکر است که همواره اخلاق و مذهب و حقوق در گرو هم بوده‌اند و تاریخ رابطه مذهب و حقوق را نشان می‌دهد، طوری که حتی در جوامع ابتدایی نیز قواعدی حکومت می‌کرده که جنبه مذهبی داشته است. از آنجا که پیامبران کهن‌ترین معلمان بشرند و سهمی در تمدن کنونی دارند، در طول تاریخ کمتر دوره‌ای را می‌توان نام برد که حقوق از قواعد مذهبی متأثر نشده باشد. در اروپا دین مسیح حقوق روم را زیر نفوذ خود گرفت و هم‌اکنون بسیاری از قوانین اروپایی نشأت گرفته از حقوق کلیسا و تعلیم‌های اخلاقی هستند. در ایران نیز حتی همان دین زرتشت طی مدت طولانی یکی از عوامل مهم همبستگی اجتماعی و از ارکان مهم دولت به شمار می‌آمد (Katouzian, 2024). النهایه این نکته بارز است که صرف عمل به دین یا قانون یا اخلاق به‌تنهایی کارساز حل مشکلات و تعارضات جنسیتی در ایران نخواهد بود، بلکه تلفیقی از عرف فعلی، رویه‌های قضایی و

کرده‌اند، اما در استناد به آن برای اثبات ولایت ولی در نکاح، رویکرد متفاوتی دارند. آن‌ها بیشتر بر روایاتی که بر شرط اذن ولی در نکاح دوشیزگان (بکر) تأکید دارد، تکیه می‌کنند و اطلاق حدیث «لا نکاح الا بولی» را مختص مواردی می‌دانند که زن در امر ازدواج، رشید نباشد یا مفسده‌ای مترتب باشد (Muslim ibn). حنفیه به سوره بقره «فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكَحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» استناد می‌کنند (Tabataba'i) که در آن، زن پس از طلاق سوم و رجوع شوهر اول، اگر بخواهد دوباره با او ازدواج کند، شوهر اول حق ندارد او را از این ازدواج منع کند، مشروط بر اینکه به معروف و رضایت طرفین باشد. این آیه نشان می‌دهد که زن در ازدواج خود اختیار دارد. همان‌طور که گفته شد، فقهای امامیه این حدیث را در خصوص بکر (دوشیزه) می‌دانند و معتقدند که زن ثیب، زنی که قبلاً ازدواج کرده و همسر خود را از دست داده یا طلاق گرفته است، در ازدواج خود مستقل است و نیاز به اذن ولی ندارد.

اختلافات جزئی:

حنفیه: به استقلال زن رشیده در ازدواج، بدون ولی، قائل هستند. این دیدگاه شبیه به دیدگاه برخی فقها و حقوق‌دانان معاصر شیعه است. (کاسانی علاءالدین، «بدائع الصنائع»)
مالکیه: اذن ولی را شرط صحت نکاح می‌دانند، اما اگر ولی بدون دلیل موجه مانع ازدواج شود، زن می‌تواند با مراجعه به حاکم، اجازه ازدواج بگیرد. (سحنون، «المدونة الكبرى»)
شافعیه و حنبلیه: بر لزوم اذن ولی در نکاح تأکید دارند و زن را در این امر مستقل نمی‌دانند. (النووی، «منهاج الطالبین»)
در مورد تصرفات مالی، زن بالغ و رشیده در اکثر مذاهب اهل سنت، استقلال کامل دارد و نیازی به ولی ندارد. نکته آنکه در برخی کشورهای اسلامی که قوانین آن‌ها بر اساس فقه اهل سنت است، اصلاحاتی در قوانین خانواده صورت گرفته که اختیارات زن در امر ازدواج را افزایش داده است، البته این اصلاحات همیشه

حجرشان متصل به زمان صغر است، به پدر و جد پدری اعطا کرده است (Katouzian, 2012).

ولایت در فقه به معنای «قدرت و اختیاری است که قانون به شخصی برای اداره امور مالی یا غیرمالی دیگری داده است» به معنای داشتن قدرت شرعی و قانونی برای دخالت در امور دیگران است. این قدرت می‌تواند به صورت اصیل یا عرضی به فرد اعطا شود و به وی اجازه می‌دهد تا در امور مالی، تربیتی یا دیگر جنبه‌های زندگی دیگران تصرف کند. ولایت در فقه، شامل انواع مختلفی از ولایت مانند ولایت پیامبر، ولایت ائمه، ولایت حاکم، ولایت پدر و جد پدری، و ولایت وصی می‌شود. این اختیار ممکن است به دلیل خویشاوندی، قانون یا قرارداد ایجاد شود. دکتر لنگرودی ولایت را به دو نوع کلی تقسیم می‌کند: ولایت قهری؛ ولایتی که قانون بدون دخالت اراده اشخاص، به ولی، مثلاً پدر یا جد پدری، داده است و ولایت قضایی یا اکتسابی؛ ولایتی است که از سوی دادگاه به کسی داده می‌شود، مانند قیمومت. در بحث «ولایت بر نفس»، منظور اداره امور شخصی و غیرمالی افراد است، مانند تصمیم‌گیری درباره محل زندگی، تحصیل، ازدواج و غیره (Jafari Langroudi, 1993).

• کرامت انسانی: معنای کرامت از نظر لغوی یعنی بزرگواری (Dehkhoda, 1998)، شرافت (Ibn Manzur, 1993) و دوری از پستی. همچنین کرامت مفهومی است که در قرآن و سنت جایگاه ویژه‌ای دارد. «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»؛ به راستی فرزندان آدم را گرامی داشتیم، و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب‌هایی که در اختیارشان گذاشتیم] سوار کردیم، و به آنان از نعمت‌های پاکیزه روزی بخشیدیم، و آنان را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری کامل دادیم (Tabataba'i). این آیه، صراحتاً از کرامت ذاتی انسان سخن می‌گوید. کرامت انسانی به معنای ارزش و حرمت ذاتی همه انسان‌هاست و ریشه

دین و قانون می‌تواند نقش تکامل‌یافته‌تری به کرامت انسانی و استقلال فردی با همسانی مقتضیات زمان ایجاد نماید. در حقیقت، حقوق نظامی است که با توجه به نیازها و ضرورت‌های هر جامعه، معیاری برای ارزشیابی منافع به دست می‌آورد و آن‌ها را با یکدیگر جمع می‌کند. به این ترتیب، وظایف حقوق دان به دانستن قواعد فنی این علم محدود نمی‌شود، بلکه باید به کمک جامعه‌شناسی به نیازها و ضرورت‌های اجتماعی که در اینجا استقلال فردی را نیز شامل می‌شود، پی ببرد (Katouzian, 2024). همچنین کنوانسیون توسط مجمع عمومی در سال ۱۹۷۹ تصویب شد و به‌عنوان «لایحه بین‌المللی حقوق زنان» توصیف می‌شود. از منظر حقوق بین‌الملل، حقوق زنان بخشی جدایی‌ناپذیر از حقوق بشر محسوب می‌شود و کنوانسیون رفع کلیه اشکال تبعیض علیه زنان (سداو) مهم‌ترین سند بین‌المللی در این زمینه است. این کنوانسیون در ۳۰ ماده، تبعیض علیه زنان را تعریف کرده و دستورالعمل‌هایی برای اقدام ملی جهت پایان دادن به این تبعیض‌ها ارائه می‌دهد (Asefi, 2005).

مفهوم‌شناسی و مبانی نظری

• ولایت در اصطلاح فقها عبارت است از: «الولاية هي سلطنة على الغير عقلية او شرعية، نفساً كان او مالا او كليهما بالاصل او بالعارض». ولایت عبارت است از حاکمیت عقلی و شرعی بر نفس یا مال یا هر دو، نسبت به شخص دیگر بالاصل یا بالعرض (Bahr, 1983). ولایت در اصطلاح حقوق دانان عبارت است از ولایت نمایندگی قهری یا قانونی پاره‌ای از اشخاص نسبت به کسانی که به علت ضعف دماغ یا اعسار، امور مدنی آن‌ها کلاً یا بعضاً به دست آن نماینده اداره می‌شود؛ مانند پدر، جد، وصی منصوب از طرف آنان (Jafari Langroudi, 1993). اما در روابط خانوادگی، ولایت عبارت از اقتداری است که قانونگذار به‌منظور اداره امور مالی و گاه تربیت کودک یا سفیه و مجنونی که

آن در استقلال اخلاقی انسان دانسته شده است. این واژه در لغت به بزرگواری و شرافت اشاره دارد و از منظر اسلامی، کرامت انسان یک موهبت الهی است که به صرف انسان بودن تعلق می‌گیرد و مقدم بر جنسیت، نژاد و دین است. کرامت انسانی در فقه اسلامی همواره با عناصری چون عقل، اختیار، و تکلیف گره خورده است. احترام به کرامت انسان در سیره پیامبر (ص) و امام علی (ع) نیز دیده می‌شود و در قوانین جهانی مانند اعلامیه حقوق بشر ۱۹۴۸ و اسناد اسلامی همچون اعلامیه ۱۹۹۰ نیز به رسمیت شناخته شده است. پذیرش کرامت انسانی در فقه بر استنباط احکام اثر گذاشته و به عنوان مبنایی برای برخی فتاوا به کار رفته است. در آیات مختلفی مانند آیه ۳۰ سوره بقره و آیه ۱۳ سوره حجرات نیز درباره کرامت انسان سخن گفته شده است.

بررسی اصل کرامت انسانی و استقلال فردی

کرامت انسانی از بنیادی‌ترین مفاهیم در فلسفه حقوق، اخلاق و حقوق بشر است و بر این پیش‌فرض استوار است که هر انسان، صرف‌نظر از جنسیت، نژاد، دین یا موقعیت اجتماعی، دارای ارزش ذاتی و شایسته احترام است. در حقوق معاصر، کرامت انسانی نه تنها یک اصل اخلاقی، بلکه مبنایی هنجاری برای تفسیر و وضع قواعد حقوقی به شمار می‌رود. این مفهوم اقتضا می‌کند که انسان صرفاً موضوع حکم یا ابزار تحقق اهداف بیرونی نباشد، بلکه به عنوان فاعل مختار و دارای اراده مستقل مورد شناسایی قرار گیرد. از این منظر، هر قاعده حقوقی که به نحو ناموجه آزادی تصمیم‌گیری و اراده فرد را محدود کند، باید با معیار کرامت انسانی مورد ارزیابی قرار گیرد. «کرامت انسانی، اصلی بنیادین است که طبق آن، هر انسانی، صرف‌نظر از جنسیت، نژاد یا هر ویژگی دیگر، دارای ارزش ذاتی و حقوق برابر است» (Katouzian, 2012). استقلال فردی یا خودمختاری به معنای حق و توانایی شخص در تصمیم‌گیری درباره امور مربوط به زندگی خویش است؛ اموری مانند ازدواج، تحصیل، اشتغال، محل زندگی و سایر شؤون

شخصی. استقلال فردی یکی از ارکان حقوق بشر مدرن است و در اسنادی همچون اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های بین‌المللی به صورت مستقیم یا غیرمستقیم بازتاب یافته است. این اصل بر این مبنا استوار است که فرد بالغ و رشید، در اصل، باید بتواند درباره سرنوشت خویش تصمیم بگیرد، مگر آنکه قانون و مصلحتی مهم‌تر و به صورت استثنا، محدودیتی را توجیه کند. در بحث ولایت بر نفس زنان، کرامت انسانی و استقلال فردی دو معیار مهم برای ارزیابی مشروعیت و دامنه ولایت‌اند. اگر ولایت به گونه‌ای تفسیر شود که زن بالغ و رشید را از حق تصمیم‌گیری مستقل محروم کند، این پرسش مطرح می‌شود که آیا چنین محدودیتی با اصل کرامت و خودمختاری سازگار است یا نه؟ از همین رو، بسیاری از پژوهش‌های نوین می‌کوشند میان مبانی فقهی و الزامات کرامت انسانی، نوعی خوانش هماهنگ و اجتهادی برقرار کنند؛ خوانشی که در آن، ولایت به جای سلب اختیار، نقش حمایتی، ارشادی یا مصلحت‌محور داشته باشد. اصل اولی در باب ولایت، عدم ولایت هر شخصی بر شخص دیگر است. زیرا در حقیقت، ولایت فقط ویژه خداوند است و اوست که همین ولایت را به هر کس خواست می‌بخشد. نتیجتاً به نظر می‌رسد اصل، عدم ولایت هر انسان بر انسان دیگر است. کسانی که ولایت و رهبری مرد را قبول کرده و ولایت و رهبری زن را قبول ندارند، بر این باورند که ادله و دلایلی وجود دارد که مرد را با شرایط خاصی از تحت این اصل خارج می‌کند، ولی زن همچنان تحت این اصل باقی است. حال آنکه مناقشه در استدلال بر اصل عملی این است که اصل عدم ولایت پذیرفته می‌شود و صرفاً شک در این است که آیا جنسیت انسان با صرف‌نظر از خصوصیت مذکر و مؤنث بودن از تحت این اصل خارج است یا آنکه انسان مقید به ذکوریت از شمول اصل مزبور بیرون رفته، بنابراین اصل خروج نوع انسان بدون قید مذکر و مؤنث تحت اصل عدم ولایت قطعی است و شک در این است که آیا قید زیادی نیز که همان قید ذکوریت است

و استمرار آن در باکره رشیده استوار شده است. دیدگاه‌های مخالف یا محدودکننده نیز داریم؛ مثلاً در باب ولایت بر نفس زنان، برخی فقها و حقوق‌دانان معتقدند که زن بالغ و رشیده استقلال حقوقی دارد و ولایت ولی نباید به صورت مطلق بر اراده او حاکم باشد و در صورت احراز رشد، اذن ولی فقط نقش حمایتی یا ارشادی دارد، نه الزام‌آور؛ پس تابع قاعده عسر و حرج است. در ماده ۱۰۴۳ قانون مدنی آمده است که: نکاح دختری که باکره است، حتی اگر بالغ باشد، موقوف به اجازه پدر یا جد پدری است، مگر اینکه پدر یا جد پدری بدون علت موجه از دادن اجازه امتناع کنند. این ماده نشان می‌دهد که قانون مدنی ایران، در نکاح زن باکره بالغ، اصل را بر اذن ولی گذاشته است؛ ولی برای جلوگیری از سوءاستفاده، در صورت امتناع غیرموجه، راه‌حل قضایی را پیش‌بینی کرده است. یکی دیگر از جنبه‌های ولایت بر نفس در فقه امامیه، ولایت در سفر است. بر اساس برخی از روایات، زن متأهل برای سفر کردن به اجازه شوهر نیاز دارد. این مسئله در فقه امامیه به طور خاص در مورد سفرهای طولانی و خارج از منزل مطرح است. به عنوان مستند فقهی نیز امام علی (علیه السلام) در حدیثی می‌فرماید: «لا یحلّ للمرأة أن تخرج من بیتها إلا بإذن زوجها»؛ زن نمی‌تواند بدون اجازه شوهر از منزل خارج شود (Al-Kulayni). این ولایت بر اساس مفهوم قوامیت مرد است که در فقه امامیه به عنوان یکی از اختیارات مرد در قبال همسرش محسوب می‌شود. در این دیدگاه، مرد به عنوان سرپرست خانواده، مسئول حفظ و مراقبت از همسر خود است و بنابراین باید در مورد مسائل مهمی همچون سفر او تصمیم‌گیری کند. در فقه امامیه، سفر زن بدون اذن شوهر، به ویژه سفرهای غیرضروری، در فقه مورد اختلاف است، اما اغلب فقها آن را بدون رضایت شوهر جایز نمی‌دانند، مگر در موارد حج واجب یا ضرورت (Najafi, 1983) و در حقوق ایران: ماده ۱۸ قانون گذرنامه، ۱۳۵۱، مقرر کرده که زنان متأهل برای اخذ گذرنامه نیاز به اجازه کتبی شوهر دارند. این ماده بارها مورد انتقاد

در این میان وجود داشته یا خیر؟ لذا نسبت به این قید زائد، اصل برائت جاری می‌شود، در نتیجه انسان لایشرط از تحت شمول اصل مزبور خارج شده است، بدون اینکه مقید به ذکورت و انوئت باشد (Shams al-Din).

دیدگاه مشهور فقه امامیه و قوانین جمهوری اسلامی ایران:

در فقه و قوانین ایران، علاوه بر ولایت بر نکاح، مواردی چون ولایت بر سفر و خروج از کشور، ولایت در امور مالی و اقتصادی، ولایت در انتخاب محل سکونت، ولایت در اشتغال توسط پدر یا همسر، همگی مصداق ولایت بر نفس زنان است. سفر زن بدون اذن شوهر، به ویژه سفرهای غیرضروری، در فقه مورد اختلاف است. اغلب فقها آن را بدون رضایت شوهر جایز نمی‌دانند، مگر در موارد حج واجب یا ضرورت (Najafi, 1983). در حقوق ایران، ماده ۱۸ قانون گذرنامه، ۱۳۵۱، مقرر کرده که زنان متأهل برای اخذ گذرنامه نیاز به اجازه کتبی شوهر دارند. این ماده بارها مورد انتقاد حقوق‌دانان و فعالان حقوق زن قرار گرفته است. نتیجتاً در ایران و فقه امامیه، سفر زن تحت نظارت ولی یا شوهر است، که سفر یک حق انسانی و فردی شناخته شده است. فقهای امامیه درباره ولایت پدر بر دختر باکره رشیده در امر نکاح، آرای مختلف دارند. مشهور قدما و متأخران، قائل به سقوط ولایت و استقلال باکره رشیده در ازدواج بوده‌اند. در مقابل، پاره‌ای از فقیهان گفته‌اند: امر نکاح او به دست ولی است و نظر خود او نقشی ندارد. برخی دیگر، تشریک میان دختر و پدر را برگزیده و پاره‌ای نیز اقوال دیگری را اختیار کرده‌اند. قانون مدنی ایران، استقلال کامل دختر بالغه رشیده را در امر ازدواج پذیرفته است (Al-Shahid al-Thani, 1995).

در فقه امامیه، درباره نکاح دوشیزه بالغه رشیده، دیدگاه مشهور این است که اگر باکره باشد، اذن پدر یا جد پدری لازم است. اگر ثبیه باشد، غالباً اذن ولی لازم نیست. مستندات این دیدگاه معمولاً بر روایات، سیره فقهی، حفظ مصلحت و بعضاً ولایت پدر بر صغیره

از دیدگاه حقوق بشر

از منظر حقوق بشر، این موضوع با اصولی مثل آزادی ازدواج، رضایت آزادانه و کامل زوجین، حق بر استقلال فردی، کرامت ذاتی انسان در ارتباط است. ماده ۱۶ اعلامیه حقوق بشر به مواردی چون تساوی حقوق زن و مرد در هر امری، بدون ولایت یکی بر دیگری، پرداخته است (Asefi, 2005) و کنوانسیون ۱۹۷۹ تأکید مؤکد بر عدم تبعیض دارد و در مواد ۱، ۲، ۳، ۷، ۱۱، ۱۶ کاملاً مشهود است. اعلامیه جهانی حقوق بشر، کنوانسیون بین‌المللی رفع کلیه تبعیضات علیه زن، میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، قطعنامه ۱۳۲۵ که در نشست ۴۲۱۳، مورخ ۳۱ اکتبر سال ۲۰۰۰ شورای امنیت صادر گردید، عهدنامه بین‌المللی حقوق سیاسی زنان و برخی دیگر از اسناد بین‌المللی حقوق بشر در مجموع مبارزه علیه تبعیض و خشونت علیه زنان را تأیید کرده و دولت‌های عضو را موظف به اجرای آن نموده است که بتوانند به‌عنوان راهکارهای مبارزه علیه تبعیض و خشونت علیه زنان مؤثر واقع گردد.

با توجه به استدلال‌ات فوق، باید گفت در ایران در خصوص ولایت پدر و جد پدری بر دختر بالغه غیررشدیده اختلافی وجود ندارد. در کتاب‌های فقهی چهار دسته تحت عنوان مولی‌علیه معرفی شده‌اند: ۱- صغیر ۲- مجنون ۳- سفیه ۴- بالغه رشیده. مستند به ماده ۱۱۸۰ ق.م که افراد تحت ولایت عبارت‌اند از: صغیر، غیررشدیده، و مجنون در صورتی که عدم رشد یا جنون او متصل به صغر باشد. همان‌طور که گفته شد، فقهای امامیه در مورد موضوع ولایت پدر بر دختر باکره رشیده در امر نکاح، آرای مختلف ارائه کرده‌اند. نکته اینکه به نظر می‌رسد مشهور قدما و متأخران، قائل به سقوط ولایت و استقلال باکره رشیده در ازدواج بوده‌اند. و البته عده‌ای از فقها بر آنند که: امر نکاح دختر باکره رشیده به دست ولی است و نظر خود او نقشی ندارد. برخی دیگر، تشریک میان دختر و پدر را برگزیده و البته عده‌ای دیگر نظرات متفاوتی داشته‌اند. شایان ذکر

حقوق‌دانان و فعالان حقوق زن قرار گرفته است. نتیجتاً در ایران و فقه امامیه، سفر زن تحت نظارت ولی یا شوهر است، که یک حق انسانی و فردی شناخته شده است. ولایت در امور مالی و اقتصادی طبق برخی از روایات فقهی، زن باید در امور مالی خود با اجازه ولی اقدام کند. این به‌ویژه در زمانی است که تصمیمات مالی او ممکن است به ضرر او یا خانواده او باشد. فقه امامیه به‌طور خاص در این مورد به رعایت مصلحت عمومی و حفظ مال و دارایی زن تأکید دارد. یکی دیگر از جنبه‌های ولایت در فقه امامیه، مسئله اختیار محل سکونت زن است. در بسیاری از موارد، ولی، پدر یا شوهر، می‌تواند در خصوص محل سکونت زن تصمیم‌گیری کند، به‌ویژه در دوران ازدواج. در برخی از روایات آمده است که مرد به‌عنوان سرپرست خانواده، حق دارد در خصوص محل سکونت تصمیم‌گیری کند. این امر به‌ویژه زمانی که زن در وضعیت خاصی از نظر اجتماعی یا خانوادگی قرار دارد، اهمیت بیشتری می‌یابد. در فقه امامیه، اصولاً طلاق نیز یکی از حقوق مهم شوهر در عقد نکاح است (Khomeini). در قانون اساسی ایران، اصول ۱۹، ۲۰، ۲۱ و ۲۲ بر برابری حقوقی همه شهروندان تأکید دارد، به‌ویژه اصل ۲۰. پس با توجه به این اصول، سلب اختیار از زنان بالغ در تصمیم‌گیری‌های اساسی چون ازدواج و... با روح قانون اساسی ناسازگار است، مگر اینکه از منظر اسلامی، دلیل خاصی برای استمرار آن وجود داشته باشد. نهاد ولایت بر نفس، از دیرباز ابزاری برای حمایت از افراد ناتوان یا فاقد رشد بوده است. اما استمرار آن برای زنان بالغ، در بسیاری از موارد نه‌تنها ضرورتی ندارد، بلکه می‌تواند زمینه‌ساز تبعیض ساختاری و تضييع کرامت انسانی گردد که فقه امامیه با بهره‌گیری از اصولی چون عدالت، عقل، لاضرر و سیره پیامبر، ظرفیت لازم برای بازنگری در احکام سنتی را داراست. حقوق ایران نیز در مقام عمل، نیازمند همگامی بیشتر با تحولات جهانی و الزامات حقوق بشری است.

است که در حقوق ایران، قانون مدنی نیز استقلال دختر بالغه رشیده را در امر ازدواج نپذیرفته است (Najafi, 2005). مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان بهترین توجیه را در دلالت آیه بر عمومیت قیمومت مردان بر زنان آورده است. ایشان در تفسیر این آیه می‌گویند: علت اینکه حکم عمومیت قیمومت مردان «الرجال قوامون على النساء» در آیه بر آن مترتب شده، این است که حکم مربوطه، صرفاً ویژه شوهران نیست و این امر از سوی خداوند برای گروه مردان بر گروه زنان در همه جهاتی که به زندگی هر دو مربوط می‌شود (Tabataba'i)، لحاظ شده است. پس در امور ذیل می‌توان گفت مردان بر زنان ولایت دارند: الف. جهات عمومی و اجتماعی که با برتری مردان مرتبط است، مانند حکومت و قضاوت که حیات و پویایی جامعه به آن بستگی دارد و قوام این دو به تعقل، قدرت و درایت آن نیز وابسته است که طبعاً اصولاً در مردان کمی بیش از زنان وجود دارد.

ب. دفاع در میدان نبرد نیازمند قدرت و قوت عقلانی است. پس آیه «الرجال قوامون على النساء» دارای اطلاقی همه‌جانبه است. طبق آیات قرآن کریم، به نظر می‌رسد قیمومت مردان بر زنان، حکمی تشریعی بوده و بر دو علت استوار است: ۱. علت تکوینی ۲. علت تشریعی اقتصادی. علت تکوینی همان سخن خداوند: «بما فضل الله بعضهم على بعض» است. قطعاً این برتری تکوینی است نه تشریعی. پس مرد بودن نوعی برتری دینی نیست که خداوند به مردان داده و زنان را از آن محروم کرده باشد (Shams al-Din). بلکه خداوند از میان این دو جنس به مردان مزیت‌هایی داده که زنان از آن برخوردار نیستند و همین مزیت‌ها، مردان را در جایگاه قیمومت در زندگی زناشویی قرار داده است. این برتری تکوینی بدین معنا نیست که خداوند از این دو جنس، تمام مزیت‌های انسانی را به مردان اختصاص داده است و کلام خداوند: «بما فضل الله بعضهم على بعض» هرگز بر این معنا دلالت ندارد، و واقعیت خارجی این دو جنس نیز مطلب مذکور را تأیید نمی‌کند. نتیجتاً

می‌توان گفت خداوند به زنان نیز برتری‌های تکوینی داده است که حتی مردان نیز فاقد آن هستند. مثلاً بهره زنان از نرم‌خویی، زیبایی، عاطفه و جذابیت، از مواردی است که عموماً در مردان وجود ندارد و در مقابل، مردان از شدت، قوت، غلظت و قدرت بر رویارویی برخوردارند که زنان نیز از آن محرومند. این ویژگی‌های زنان، آنان را شایسته برخی کارهای زندگی کرده که مردان نمی‌توانند آن را انجام دهند، چنان‌که ویژگی‌های مردان نیز آنان را شایسته انجام برخی کارهای دیگر کرده که زنان توان انجام آن‌ها را ندارند و هر دو، برتری تکوینی است؛ یکی ویژه زنان است و دیگری ویژه مردان، البته با این تفاوت که برتری‌های خدادادی مردان، آنان را شایسته عهده‌دار شدن کارهای سخت کرده که نیازمند رویارویی، طاقت فراوان و صبر و مقاومت است، و برتری‌های خدادادی زنان نیز آنان را شایسته انجام کارهای دیگر زندگی کرده که مستلزم نرم‌خویی، آرامش، عاطفه و دلسوزی و مهربانی است. البته در نهایت به نظر می‌رسد که برتری تکوینی حالتی متعادل است، زیرا به‌صورت برابر در هر دو جنس نهاده شده است. تعبیر قرآنی: «بما فضل الله بعضهم على بعض» دقیق است؛ زیرا اگر - مثلاً - عبارت «بما فضل الله الرجال على النساء» به جای آن استعمال می‌شد، مطلب تفاوت می‌کرد؛ چون عبارت نخست «بعضهم على بعض» به برتری متوازن در هر دو جنس اشاره دارد؛ ولی عبارت دوم، برتری مردان را بر زنان متذکر می‌شود. و در قرآن به جای عبارت دوم، عبارت نخست آمده است (Shams al-Din). این پاسخی است به ادعای عمومیت قیمومت مردان بر زنان با تمسک به علت تکوینی، اما علت دوم، کلام خداوند متعال: «و بما أنفقوا من أموالهم» است. این علت، تشریعی و اقتصادی بوده و مخصوص زندگی زناشویی است و دادن هزینه‌های زنان در غیر زندگی خانوادگی و زناشویی بر مردان واجب نیست. آیه یادشده، برتری تکوینی و وجوب نفقه در زندگی زناشویی را علت حکم قرآنی «الرجال قوامون على النساء» قرار داده است. در نگاه نخست، سه

احتمال در آیه وجود دارد: ۱. قیومت تمام مردان بر تمام زنان: «الرجال قوامون على النساء». ۲. قیم بودن مردان بر زنان در تمام روابط مشترک میان آنان، مانند زندگی زناشویی و ارتباط در کارهای مشترک میان مردان و زنان همچون رابطه حکومت و اداره جامعه. در همه این روابط، مردان در جایگاه قیومت بر زنان قرار دارند. ۳. اختصاص قیومت به زندگی زناشویی؛ بدین معنا که مردان فقط در بخش محدودی که عبارت است از زندگی زناشویی حق قیومت بر زنان را دارند، نه در تمام امور مربوط به زندگی مشترک. در ادامه به بررسی احتمالات سه گانه پرداخته شده است: احتمال اول: امکان ندارد کسی معنای قیومت را بداند و این چنین ادعا کند. احتمال دوم: این نیز قطعاً درست نیست و هیچ فقهی بدان فتوا نداده است؛ زیرا اگر این احتمال درست باشد بدین معناست که در تمام روابط مشترک میان دو جنس، مردان قیم زنان هستند. بنابراین در صورت شراکت مرد و زنی در تجارت، مرد حق قیومت دارد. پس به ناچار فقط احتمال سوم باقی می ماند و آن عبارت است از محدود بودن قیومت به زندگی زناشویی، آن هم نه در تمام شؤون زندگی زناشویی بلکه در بخش محدودی از آن، مثل بیرون رفتن از منزل در مواردی که با حق شوهر، روابط زناشویی، منافات داشته باشد و مانند آن از مواردی که بخش کوچکی از زندگی خانوادگی را تشکیل می دهد. همچنین یکی از آموزه هایی که می تواند در بازخوانی فقهی جایگاه زن مورد استفاده قرار گیرد، روایتی در وسائل الشیعه است که در آن پیامبر اسلام (ص)، زنی را به دلیل درایت و کنشگری همدلانه اش در خانواده، در زمره «کارگزاران الهی» قرار داده و نیمی از اجر شهید را برای او مقرر می دارد. اگرچه این روایت در ظاهر ناظر به رفتارهای همسرمداری است، اما از منظر «کرامت انسانی»، حاوی نکته ای بنیادین است: ارزش وجودی زن در نظام اخلاقی اسلام، نه در انفعال یا فرمانبرداری محض، بلکه در خرد، استقلال اراده و نقش آفرینی آگاهانه او در فضای خانواده تعریف می شود: مردی به

محضر رسول خدا (ص) آمد و عرض کرد: همسری دارم که وقتی وارد خانه می شوم به استقبال می آید و هنگامی که از خانه بیرون می روم بدرقه ام می کند. اگر اثر غم و غصه را در چهره ام ببیند دلداریم می دهد و می گوید: اگر ناراحتی ات برای رزق و روزی است، بدان که مسئول خرج تو کس دیگری است. و اگر برای آخرت ناراحتی، از خداوند می خواهیم که بر ناراحتی ات بیفزاید؛ یعنی هیچ وقت تو را از این حالت معنوی بیرون نیاورد. رسول خدا (ص) فرمود: «إِنَّ لِلَّهِ عَمَلًا، وَ هَذِهِ مِنْ عَمَالِهِ، لَهَا نِصْفُ أَجْرِ شَهِيدٍ»؛ «خداوند عاملان و کارگزارانی دارد که این زن یکی از آنان است و نیمی از ثواب شهید به وی داده می شود» (Al-Hurr al-Amili).

خداوند میان مردان و زنان نیکوکار، در وارد شدن به بهشت برابری قرار داده و فرموده است: «وَمَنْ يَعْمَلُ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ» (Tabataba'i)، «کسی که عمل صالحی انجام دهد خواه مرد باشد یا زن، در حالی که ایمان داشته باشد این فرد و مانند آن داخل بهشت می شوند...». «وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ...» (Tabataba'i) «هرکس کار شایسته ای انجام دهد - خواه مرد یا زن - در حالی که مؤمن باشد، این فرد و مانند آن وارد بهشت می شوند». خداوند مردان و زنان را مکمل و یار یکدیگر معرفی کرده است و هر یک از این دو جنس تا وقتی که به دیگری ملحق نشود ناقص است و نقصش جز با همراهی با جنس دیگر برطرف نمی شود: «هَنْ لِبَاسٍ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٍ لِهِنَّ»؛ هر یک از این دو جنس به منزله پوشش دیگری است و هر یک از این دو به دیگری نیازمند بوده و در عین حال مکمل آن نیز می باشد.

خداوند در جامعه اسلامی رابطه میان مردان و زنان را بر اساس ولاء قرار داده و هر عضوی در این جامعه داخل در شبکه علاقه و ولاء است؛ در نتیجه برخی - چه زن و چه مرد - اولیای بعض

دیگر خواهند بود: «فاستجاب لهم ربهم أنى لا أضيع عمل عامل منكم من ذكر أو أنثى بعضكم من بعض...» (Tabataba'i)؛ تمامی این آیات و روایات نشان می‌دهد که اسلام، زن را نه به عنوان یک «تابع حقوقی» بدون رأی، بلکه یک «عامل اخلاقی» می‌بیند که با استقلال عاطفی و فکری خود، مدیریت روانی و معنوی فضای خانواده را بر عهده دارد. از منظر «استقلال فردی»، وقتی برای زنی چنین شأن رفیعی، هم‌تراز با مجاهدان در راه خدا، قائل می‌شویم، این بدین معناست که او دارای اراده‌ای آزاد و قدرت تصمیم‌گیری است که می‌تواند بر سرنوشت مشترک خانوادگی تأثیر بگذارد. بنابراین، استناد به چنین متونی در کنار ماده ۱۶ کنوانسیون سیداو، نه تنها تناقضی ایجاد نمی‌کند، بلکه به ما کمک می‌کند تا «کرامت انسانی» زن را فراتر از کلیشه‌های سنتی ولایت‌مداری، بر پایه «عاملیت و کرامت ذاتی» او بازتعریف کنیم. این نگاه، راه را برای گذار از ولایت قهری مبتنی بر نقص اهلیت، به سمت الگویی از همزیستی مبتنی بر احترام متقابل و به رسمیت شناختن استقلال اراده‌ی طرفین باز می‌کند.

یافته‌ها

بیان‌گذار از ولایت «قیمومتی» به ولایت «حمایتی» یکی از موارد حائز اهمیت در این تحقیق است. تفسیرهای سنتی از ولایت بر نفس، به‌ویژه در نکاح، اغلب بر نقص اهلیت زن استوار بوده است. با این حال، با بازخوانی مبانی فقهی، می‌توان ولایت را نه به مثابه‌ی سلطه‌ی حقوقی بر یک «محجور»، بلکه به مثابه‌ی یک نظام حمایتی در ساختار خانواده تفسیر کرد. در این رویکرد، ولایت نه برای تحدید استقلال فردی، بلکه برای تعامل خیرخواهانه است. اگر این ولایت به جای حق تصمیم‌گیری یک‌طرفه به حق مشاوره و حمایت دوجانبه تغییر جهت دهد، با اصل کرامت انسانی، که زن را دارای اراده‌ی تام می‌داند، کاملاً سازگار خواهد بود. استقلال فردی زن در دنیای امروز، یک «واقعیت اجتماعی» است. فقاقت پویا، با پذیرش این واقعیت، می‌تواند بر اساس قواعدی نظیر

«لاضرر» و «عدم سلب کرامت»، دامنه ولایت را محدود به موارد ضروری کرده و فضای بیشتری برای «استقلال اراده» در نکاح فراهم آورد. با توجه به همگرایی فقهی با استانداردهای حقوق بشر مستند به ماده ۱۶ (CEDAW)، با عنایت به تحول در موضوع‌شناسی و روش‌های استنباط، به نظر می‌رسد اجتهاد در فقه امامیه، ظرفیت‌های عظیمی برای تخصیص و تقیید دارد. همان‌طور که در تحلیل روایت اشاره شد، وقتی فقه به زن جایگاه «کارگزار الهی» می‌دهد، این شأن انسانی، با تحجیر حقوقی سازگار نیست. پس می‌توان با استفاده از ابزار مقاصد شریعت، حفظ کرامت انسان، به تفسیری از فقه دست یافت که ماده ۱۶ کنوانسیون سیداو را نه به عنوان یک امر وارداتی، بلکه به عنوان بازتابی از عدالت فطری در نظام حقوقی ایران بازسازی کند. با توجه به رویکرد تلفیقی می‌توان گفت پژوهش حاضر نشان می‌دهد که تغییر در تفسیر ولایت بر نفس، نه تنها گسست از فقه نیست، بلکه تجلی بلوغ اجتهادی است. اگر زن به عنوان موجودی صاحب کرامت و خردمند شناخته شود، که در روایت پیامبر نیز بر آن تأکید شد، ولایت از یک سلطه آمرانه به یک پیوند مبتنی بر رضایت و کرامت تبدیل می‌شود که عاملی انسان‌دوستانه تلقی می‌شود. همان‌طور که کرامت انسانی، یک اصل بنیادین در فقه است که می‌تواند به عنوان یک مبنای تفسیری عمل کرده و محدوده‌های مضیق ولایت را شفاف کند.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر نشان داد که مقوله «ولایت بر نفس زن» در نکاح، برخاسته از تلاقی تفسیرهای متنی از احکام شرعی و ساختارهای سنتی خانواده در جوامع اسلامی است. تحلیل تطبیقی دیدگاه‌های فقهی آشکار ساخت که میان مذاهب اسلامی در این خصوص اجماع واحدی وجود ندارد؛ در حالی که فقهای امامیه و مذاهب شافعی و حنبلی، اذن ولی را به انحاء مختلف شرط کمال یا صحت نکاح می‌دانند، مذهب حنفی با تکیه بر اهلیت زن رشیده، بر استقلال او در عقد نکاح تأکید ورزیده است. یافته‌های این مطالعه

نشان می‌دهد که در فقه امامیه، سیر تحول از سخت‌گیری‌های نخستین به سمت پذیرش استقلال زن رشیده در امور مالی و تعدیلِ ضرورتِ اذن ولی در نکاح، ماده ۱۰۴۳ قانون مدنی، نشان‌دهنده ظرفیت بالای اجتهاد پویا برای انطباق با نیازهای زمانه است. با این حال، تعارضات میان مفاد ماده ۱۰۴۳ قانون مدنی و مواد ۱ و ۱۶ کنوانسیون سیداو (CEDAW) کماکان به‌عنوان یک چالش حقوقی مطرح است. نتیجه نهایی اینکه، برابریِ مدنظر اسناد بین‌المللی (سیداو) و مبانی ولایت‌محور در برخی دیدگاه‌های فقهی، لزوماً در تقابل ذاتی نیستند؛ بلکه بخش بزرگی از این تفاوتِ رویکرد، ریشه در «تفسیرهای سنتی از مقام زن» دارد. پژوهش حاضر پیشنهاد می‌کند که برای حل این چالش، باید از «ولایتِ قیمومتی» به سمت «ولایتِ حمایتی» حرکت کرد؛ به گونه‌ای که استقلالِ اراده‌ی زن رشیده در تعیین سرنوشتِ خویش، اصلِ حاکم باشد و نقش ولی به امری مشورتی و یا محدود به موارد خاص، مانند جلوگیری از مفسده، کاهش یابد. این رویکرد نه تنها با روح عدالت‌خواهانه اسلام همخوانی دارد، بلکه می‌تواند مسیرِ همگرایی میان نظام حقوقی ایران و استانداردهای بین‌المللی حقوق بشر را جهت تحکیم بنیان خانواده فراهم آورد.

پیشنهادهای

برای ارتقای حقوق زنان در ایران، پیشنهادهای زیر قابل طرح است: آشتی دادن مبانی فقهی با اصل کامیابی و استقلال زن بدون نادیده گرفتن ارزش‌های اسلامی مطرح می‌گردد. بازنگری در برخی مواد قانونی ماده ۱۰۴۳ قانون مدنی ایران، ۱۳۰۷ پیشنهاد می‌شود که اذن ولی در نکاح دختر باکره فقط در صورت عدم رشد یا وجود دلایل مستند به سوءانتخاب باقی بماند و در غیر این صورت، اصل بر اهلیت مستقل زن باشد. این اصلاح می‌تواند بر مبنای نظریه رشد، عقلایی بودن عقد و قاعده نفی عسر و حرج صورت گیرد تا اصل بر اهلیت و استقلال تصمیم‌گیری زنان بالغ گذاشته شود، نه لزوم اجازه ولی؛ اصلاح به نحوی که از سوءاستفاده‌های خانوادگی و

حقوقی نیز جلوگیری گردد. حذف ماده ۱۸ قانون گذرنامه، ۱۳۵۱ یا تبدیل آن به شرط ضمن عقد. الزام به اجازه شوهر برای دریافت گذرنامه زنان متأهل، با اصول حقوق بشر و کرامت انسانی در تعارض است. پیشنهاد می‌شود این اختیار به زن واگذار شود یا در قالب شروط ضمن عقد نکاح، با رضایت طرفین تنظیم گردد یا اصلاحاتی در آن صورت گیرد؛ مثلاً زوجه‌ای که یکبار پاسپورت به تأیید همسر گرفته است، نیازی نباشد هر ۵ سال یکبار جهت تمدید مجدد پاسپورت، اجازه زوج در دفترخانه را نیز به‌عنوان مستندات بارگذاری نماید. اصلاح ماده ۱۱۱۷ قانون مدنی درباره محدود کردن اشتغال زنان به تشخیص شوهر باید منوط به حکم دادگاه و اثبات ضرر کاملاً مشخص و ملموس شود. تدوین منشور حقوق فردی زنان در خانواده نیز پیشنهادی است که دولت و مجلس می‌توانند با بهره‌گیری از ظرفیت‌های فقه پویا و اجتهاد مصلحت‌محور، منشوری تدوین کنند که به‌صراحت استقلال تصمیم‌گیری، حق انتخاب و آزادی در سفر و رفت‌وآمد زنان را به رسمیت بشناسد و گسترش آموزش حقوقی به زنان و مردان درباره اصول برابری جنسیتی و ایجاد آگاهی عمومی نسبت به حقوق قانونی و شرعی زنان از طریق رسانه‌ها، دانشگاه‌ها و مراکز مشاوره حقوقی، نقشی کلیدی در اجرای عملی این اصلاحات دارد. همچنین توسعه فقه تطبیقی با حقوق تطبیقی در حوزه زنان پیشنهاد می‌شود؛ به این ترتیب که نهادهای حوزوی و دانشگاهی گفت‌وگویی نظام‌مند میان فقه امامیه و حقوق تطبیقی، به‌ویژه حقوق فرانسه، آغاز کنند تا از تجارب جهانی در مسیر تحول بومی جهت تدوین «منشور حقوق شهروندی زنان» با تأکید بر حق انتخاب، استقلال شخصی و کرامت انسانی بهره گرفته شود. استفاده از ظرفیت‌های شرعی برای تفسیر نو با بهره‌گیری از اصولی چون عدالت، قاعده لاضرر، عقل و سیره نبوی، می‌توان نهاد ولایت را به گونه‌ای بازنگری کرد که از حالت تسلط خارج شده و به مشاوره در صورت ضرورت تبدیل گردد. برای نیل به این توازن،

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The institution of guardianship over the person of women constitutes one of the most contested issues at the intersection of Imami jurisprudence, Iranian civil law, and contemporary human rights discourse. This extended abstract examines the jurisprudential and legal foundations of *wilāyah 'alā al-naḥs* in relation to women, with particular attention to the concepts of human dignity, individual autonomy, legal capacity, and self-determination. In classical jurisprudential terminology, guardianship denotes a legally or religiously recognized authority over the person, property, or both, of another individual, whether by original entitlement or by derivative authorization (Bahr al-Ulum, 1983). In legal terminology, guardianship has often been understood as a form of compulsory or statutory representation exercised over persons whose civil affairs require administration by another because of incapacity, minority, or legally recognized weakness (Jafari Langroudi, 1993). In Iranian family law, this concept has been institutionalized primarily in relation to paternal authority, marriage, legal capacity, and certain aspects of personal status, while its application to adult and mature women has generated serious doctrinal disagreement. The central problem is whether the traditional rules requiring the consent or intervention of a guardian in certain personal decisions of women—especially marriage—should be regarded as immutable juristic determinations or as historically conditioned interpretations capable of reinterpretation in light of human

می‌توان به بازنگری در تفسیر فقهی ولایت با تکیه بر قواعدی مانند نفی حرج و نفی سبیل پرداخت. همچنین از سوی دیگر، سیاست‌گذاران حقوقی باید زمینه‌های قانونی برای تقویت شخصیت مستقل زن در عرصه عمومی و خصوصی را فراهم آورند.

dignity and individual independence (Katouzian, 2012).

The theoretical foundation of the study rests on the premise that human dignity is not merely a moral ideal, but a normative principle capable of shaping legal interpretation. In Islamic thought, human dignity is grounded in the intrinsic value bestowed upon all human beings, prior to distinctions of sex, ethnicity, social status, or religious affiliation. Linguistically, the term dignity refers to nobility, honor, and distance from baseness (Dehkhoda, 1998; Ibn Manzur, 1993). The Qur'anic recognition of human honor and the broader ethical structure of Islamic law support the view that the human person cannot be reduced to an object of authority or passive legal subordination (Tabataba'i). This perspective is reinforced by juristic and philosophical readings that regard women not as legally deficient subjects, but as morally responsible and intellectually capable human beings whose value depends on spiritual refinement, knowledge, and ethical action rather than biological sex (Javadi Amoli, 1993). Therefore, any interpretation of guardianship that transforms adult and competent women into dependent legal subjects must be examined critically. The study argues that the principle of dignity provides a hermeneutical basis for narrowing coercive readings of guardianship and for distinguishing between protective supervision and unjustified domination.

Methodologically, the study adopts a descriptive-analytical and comparative approach. It analyzes classical Imami jurisprudential texts, Iranian civil law, and

doctrinal legal commentary, while also considering the broader human rights framework concerning autonomy, equality, and personal liberty. The research does not treat jurisprudence and human rights as inherently antagonistic systems; rather, it investigates whether an interpretive reconciliation is possible through dynamic *ijtihad*, rational legal reasoning, and attention to the objectives of *Shari'ah*. Classical Imami sources reveal that the scope of guardianship over women has never been entirely uniform. While certain narrations and juristic opinions emphasize the role of the father or paternal grandfather in the marriage of a virgin woman, especially where protection of interest is invoked, other approaches emphasize maturity, rational capacity, and financial independence as sufficient grounds for legal autonomy (Al-Hurr al-Amili; Najafi, 1983). Imam Khomeini's jurisprudential discussions also reflect the importance of maturity and legal capacity in financial matters, while maintaining the relevance of paternal permission in marriage under certain conditions (Khomeini). This plurality of opinions demonstrates that guardianship over women is not a closed doctrinal field, but a site of interpretive contestation.

The findings show that the most significant legal tension concerns the marriage of an adult, mature, virgin woman. In Iranian civil law, the marriage of such a woman is generally conditioned upon the permission of the father or paternal grandfather, although judicial mechanisms are available where refusal is unjustified. This legal structure reflects the influence of Imami jurisprudence, yet it also reveals the attempt of positive law to mediate between paternal authority and individual choice (Safaei & Amirahmadi, 2017). Juristic debates indicate that some scholars have considered the guardian's role binding, while others have defended the independence of the adult and mature woman or proposed a shared

model between the woman and her guardian (Al-Shahid al-Thani, 1995; Najafi, 2005). The study further finds that the doctrine of guardianship has been extended in legal and social practice to issues such as travel, residence, employment, and family authority, even where the classical juristic basis is more limited or contested. In this regard, the distinction between guardianship as domination and guardianship as protection becomes crucial. If guardianship is interpreted as absolute authority over the will of an adult woman, it conflicts with the principles of dignity and autonomy; however, if it is understood as guidance, consultation, or protection against demonstrable harm, it may be reconciled with both Islamic legal reasoning and contemporary standards of human dignity (Asefi, 2005).

A major analytical contribution of the study is its argument for transition from "custodial guardianship" to "protective guardianship." Custodial guardianship presupposes deficiency in legal capacity and therefore treats the woman as a subject whose will requires completion or correction by another. Protective guardianship, by contrast, recognizes the woman as a competent legal and moral agent and limits intervention to exceptional cases involving harm, coercion, lack of maturity, or abuse of rights. This reinterpretation is supported by broader principles within Islamic jurisprudence, including justice, the negation of hardship, the prevention of harm, rationality, and the presumption against one person's authority over another except where legally justified (Shams al-Din). The principle that no human being possesses original authority over another, except by valid divine or legal authorization, provides a strong basis for limiting guardianship and rejecting gender-based generalization. Moreover, Islamic narrations that praise women's wisdom, moral agency, and constructive role in family life

demonstrate that women are not conceived merely as passive dependents, but as active ethical participants in social and familial order (Al-Hurr al-Amili; Al-Kulayni). Thus, a dignity-based reading of Imami jurisprudence can support the legal independence of adult and mature women while preserving the family's ethical and consultative structure.

In conclusion, the study demonstrates that guardianship over the person of women is neither a purely historical relic nor an unchangeable legal command beyond reinterpretation. It is a complex legal-jurisprudential institution whose scope has been shaped by textual interpretation, social custom, family structure, and assumptions about women's capacity. The central conclusion is that the continuation of broad and coercive forms of guardianship over adult and mature women is difficult to justify when measured against human dignity, individual autonomy, and the rational objectives of justice-oriented jurisprudence. A reformed model should place the independent will of the adult and competent woman at the center of legal decision-making and restrict guardianship to narrowly defined protective functions. Such an approach can reduce structural discrimination, strengthen legal clarity, preserve the ethical foundations of family life, and create a more coherent relationship between Iranian law, Imami jurisprudence, and contemporary human rights standards.

References

- Al-Hurr al-Amili, M. i. H. *Wasa'il al-Shi'ah ila Tahsil Masa'il al-Shari'ah [Means of the Shi'a for Obtaining the Issues of Islamic Law]* (Vol. 14).
- Al-Kulayni, M. i. Y. q. *Al-Kafi* (Vol. 5).
- Al-Shahid al-Thani, Z. a.-D. (1995). *Al-Rawdah al-Bahiyyah fi Sharh al-Lum'ah al-Dimashqiyyah [The Radiant Garden in Commentary on The Damascene Gleam]* (Vol. 5). Islamic Publication Office.
- Asefi, M. M. (2005). Woman and Political and Judicial Guardianship. *Journal of Fiqh of Ahl al-Bayt*(42).
- Bahr al-Ulum, S. M. (1983). *Bulghat al-Faqih* (4th ed.). Manshurat Maktabat al-Sadiq.
- Dehkhoda, A. A. (1998). *Dehkhoda Dictionary* (2nd ed.). University of Tehran Press.
- Ibn Manzur, M. i. M. (1993). *Lisan al-Arab [The Tongue of the Arabs]*. Dar Sadir.
- Jafari Langroudi, M. J. (1993). *Legal Terminology* (6th ed.). Ganj-e Danesh Library Publishing.
- Javadi Amoli, A. (1993). *Woman in the Mirror of Majesty and Beauty*. Esra Publishing Center.
- Katouzian, N. (2012). *Civil Law: Family*. Sherkat-e Sahami-ye Enteshar.
- Katouzian, N. (2024). *Philosophy of Law, Volume 1: Definition and Nature of Law* (4th ed.). Ganj-e Danesh.
- Khomeini, R. *Tahrir al-Wasilah* (Vol. 2).
- Motahhari, M. (2008). *The Legal System of Women in Islam*. Sadra Publications.
- Muslim ibn, a.-H. *Sahih Muslim: The Book of Marriage*.
- Najafi, M. H. (1983). *Jawahir al-Kalam fi Sharh Shara'i' al-Islam [Jewels of Speech in Commentary on the Laws of Islam]* (Vol. 31). Dar Ihya' al-Turath al-Arabi.
- Najafi, Z. a.-A. (2005). Marriage of a Mature Virgin Woman and the Father's Guardianship from the Perspective of Imami Jurisprudence. *Comparative Law Biannual Journal*(8), 89-112.
- Safaei, S. H., & Amirahmadi, A. (2017). *Family Law*. Mizan Publishing.
- Shams al-Din, M. M. *Ahliyyat al-Mar'ah li-Tawalli al-Saltanah [The Woman's Capacity to Assume Sovereignty]*. Al-Manar Foundation.
- Tabataba'i, M. H. *Al-Mizan fi Tafsir al-Qur'an [The Balance in the Interpretation of the Qur'an]* (Vol. 4).